

نوشته ها، مشاهدات، مقالات خود را برای ما به این آدرس بفرستید

xyaban@gmail.com

برای اشتراك روزانه با این آدرس الكترونيكي تماس بگيريد

khyaboon@gmail.com



## پنج شنبه ۱۲ شهریورماه ۱۳۸۸

سرنگون باد حاکمیت سرکوب

برقرار باد حاکمیت مردم

### نماینده امروز، قاتل دیروز

ایرج مصداقی در کندو کاوهای تاریخ جنایت های سی ساله نامه ای را منتشر کرده است که نشان می دهد توکلی نماینده کنونی مجلس و از اصولگرایان به اصطلاح منتقد نخستین قاتل زنان به جرم عشق آزاد در جمهوری اسلامی بوده است. پس از بازنشستگی یا بازنشاندگی سران سیاسی ضدانقلاب اسلامی در دهه های اول حکومت، در دوره اخیر صندلی های قدرت را قصاب ها و جلادان و تیر خلاص زنان و پادوهای اجرایی آن زمان در دست گرفته اند. تاریخ اینگونه است. آن شهشهانی که حکم صادر می کردند به زیر کشیده شده اند و جلاد دربار بر تخت جلوس کرده است. نرگس جباری نخستین زنی بوده است که به جرم رابطه ای با غیر همسرش در جمهوری اسلامی و توسط سیاستمدار امروزین به قتل رسیده است. در قسمت هایی از این نامه که محمدرضا روحانی، حقوقدان، خطاب به ایرج مصداقی نوشته می خوانیم:

...من از اهالی ساری هستم و به اعتبار مازندرانی بودن و آشنایی با عناصر و شرایط محلی در مأموریت هایی مانند دفاع از دانشجویان در دادگاه های جنایی مازندران، دفاع از محصلین و چندتن از اهالی بهشهر در دادگاه های جنحه بهشهر، اعلام جرم و تعقیب آمران و عاملان قتل ونداد ایمانی هوادار سازمان چریک های فدایی خلق در دادسرای شاهی (قائم شهر) تحقیق درباره ی حمله به تظاهرات مجاهدین در شاهی و گرگان و بابل و تهیه گزارش برای جمعیت حقوقدانان، عضویت در گروه تحقیقات درباره قتل سران خلق ترکمن و قتل های گنبد کاووس شرکت داشتم.

در باره قتل خانم نرگس جباری از اهالی بهشهر که زن جوان شوهرداری که احتمالاً حامله بوده است، شکایتی به جمعیت حقوقدانان ایران رسیده بود که آن را برای تحقیق و تعقیب به من ارجاع کردند. ... در این مورد خاص آن چه که بطور کلی روشن شد این که خانم نرگس جباری به علت سقوط از بلندی دچار ضایعه ی مغزی و حواس پرتی بود. احتمالاً بیش از تحمل مقامات «ناموس پرست» کمیته انقلاب اسلامی بهشهر در کوچه و بازار با مردان نامحرم گفتگو می کرد. او را به کمیته بردند. محکوم به مرگ کردند. هنگام اجرای «عدالت» به تهیهگاه او شلیک کردند و زجرکش شد. به نظر می رسد او از اولین زنانی است که به این اتهام به قتل رسید. در هر حال کسی حاضر به شهادت کتبی نبود، می ترسیدند. یازده نفر (سه زن و هشت مرد) شهادت دادند که جزئیات را از دیگران شنیدند. کسی گواه عینی نبود. شهادت بر شهادت بود مثل این که شنیدم که چنین گفت. غالباً سعی داشتند که عوامل اجرای قتل را نام نبرند. اما همگی آمر این قتل را احمد توکلی می نامیدند. گواهی دفن به دست نیامد. وکالت نامه امضا شده مدعیان خصوصی فاقد گواهی صحت امضا بود. ناگزیر با اتکا به اطلاعات مندرج در شکایت نامه ارسالی به جمعیت حقوق دانان به دادسرای بهشهر اعلام جرم کردم.

و این نگرانی وجود داشت که مدعیان خصوصی تحت فشار قرار گیرند و مرا عزل کنند و یا از تعقیب شکایت صرف نظر نمایند. بر اساس قوانین آن زمان قتل جرم عمومی محسوب می شد و دادستان با اطلاع از آن ناگزیر به تعقیب و جمع آوری دلایل بود. البته چون مقتول پس از دستگیری در کمیته به قتل رسیده بود و در شکایت به جمعیت حقوق دانان، احمد توکلی را «قاضی شرع» معرفی کرده بودند و در محل هم او را رئیس کمیته می دانستند. با ضمیمه کردن شکایت ارسالی خطاب به دادستان تعقیب امر و مباشران این قتل را درخواست کردم. منتظر ماندم خبری نشد. وقتی برای تعقیب قتل سران خلق ترکمن به گنبد کاووس می رفتم در راه به سراغ «دادستان انقلاب مازندران» رفتم که آخوند سیه چرده لاغری از اهالی مشهد بود و در باغ دکتر سنگ نرسیده به بخش هشت ساری در جادگاه گرگان سکونت داشت. وسط سالن خانه غصبی پرده ای کشیده بود. عیال او ضمن ساکت کردن بچه، آبگوشی آن طرف پرده به راه انداخته بود که بوی تند پیازش مشام دباغ ها را می آزد. او از این قتل باخبر بود و می گفت احمد توکلی «قاضی شرع» نیست و به من قول تعقیب او را به اتهام جعل عنوان داد. نمی دانم او چه کرد. پروننده در دادسرای بهشهر چه سرنوشتی یافت اما می دانم که من به علت تهدید دائم ناچار از کار و خانه و خانواده چشم پوشیدم و جلا ی وطن کردم. من اگر زنده ماندم و «فورس ماژور» بر طرف شد و احمد توکلی هم هنوز روی خاک بود به انجام تعهد خود برای تعقیب قاتل ادامه خواهم داد.

گر بماندیم باز بردوزیم جامه ای کز فراق چاک شده  
ور بمردیم عذر ما پذیرد ای بسا آرزو که خاک شده

# نگاهی به جنبش کارگری در ایران



شدند گروه های همبستگی کوچکی را شکل دهند، برای مثال اتحادیه آزاد کارگران ایران، مرکز حقوق کارگران ایران، کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری، و کمیته ی پیگیری برای تأسیس سازمان های کارگری مستقل. رویداد کلیدی، بیانیه تأسیس سندیکای کارگران شرکت اتوبوسرانی تهران و حومه در سال ۲۰۰۵ و به رسمیت شناختن آن توسط آی تی اف و برخی اتحادیه های بین المللی دیگر بود. حرکت مهم دیگر در جنبش کارگری ایران تأسیس سندیکای مستقل کارگران شرکت نیشکر هفت تپه در اکتبر ۲۰۰۸ بود که خشونت رژیم بر کارگران مبارز را در پی داشت.

از سال ۲۰۰۵ اعضای سندیکای شرکت اتوبوسرانی، و در سه سال اخیر، فعالان کارگری متعلق به سندیکای هفت تپه، اتحادیه معلمان، سندیکای نقاشان ساختمانی و بسیاری دیگر از گروه های کارگری مورد آزار، ضرب و شتم و شکنجه قرار گرفته اند و به حبس محکوم شده اند. در سالهای اخیر فعالین کارگری روز جهانی کارگر را جشن گرفته اند، به رغم اینکه رژیم روشن کرده است که چنین اقدامات نمادینی را سرکوب خواهد کرد. در نتیجه بسیاری به جرم مشارکت در جشن اول می و فعالیت های مشابه هم اکنون در زندان اند و یا در انتظار دادگاه به سر می برند.

با این وجود، تلاش های کارگران مبارز طنین سیاسی نیرومندی داشته است. از جمله بیانیه های منتشره توسط فعالین کارگری بیانیه ای است که نشانگر نیروی کارگری است که از نظر سیاسی رشد یافته است. در بخشی از آن می خوانیم «کارگران ایرانی با دستمزدهای به شدت پایین، اخراج سازی های گسترده، دستمزدهای معوقه برای میلیون ها کارگر، گسترش قراردادهای موقت کاری، پیمانکاری ... قراردادهای سفید امضا، دستگیری و حبس کارگران، سرکوب تجمعات و سازمان های کارگری ... احکام قرون وسطایی ... ضرب و شتم کارگران ... نقض حقوق کارگران ... روبرویند. این شرایط اختناق سالهاست که وجود دارد ... ما کارگران تولیدگران سازمان یافته ی تمام ثروت جامعه هستیم و زندگی در صلح و رفاه مطابق با بالاترین استانداردهای بشر امروز را حق اساسی خود می دانیم.»

این بیانیه مطالبات متعددی را طرح می کند، از جمله:

- \* تضمین امنیت شغلی
- \* افزایش بلادرنگ حداقل حقوق
- \* حق تشکیل سازمان های مستقل کارگری
- \* برابری کامل برای زنان
- \* آزادی تمام کارگران زندانی

\* به رسمیت شناخته شدن اول ماه می به عنوان روز تعطیل رسمی

در تظاهرات های اخیر علیه انتخابات ریاست جمهوری در جون و جولای ۲۰۰۹، کارگران سازمان یافته از خواست مردم برای یک انتخابات آزاد، آزادی های مدنی، دموکراسی سیاسی و عدالت اقتصادی پشتیبانی کردند. اگر چه فعالین کارگری متحد نیستند و اپوزیسیون سوسیالیستی بسیار ضعیف است، اما گروه های رادیکال معینی در مبارزه مردم برای دگرگونی نظام سیاسی موجود مشارکت کردند. برای مثال در میان خواسته هایی که توسط کمیته ی هماهنگی برای کمک به تشکیل سازمان های کارگری مطرح شد «آزادی سیاسی غیر مشروط» و آزادی تشکلات از جمله «سازمان ضد سرمایه داری» وجود داشت. گروهی دیگر، کمیته همبستگی برای تشکیل اتحادیه کارگران ساختمانی از انقلاب توده ای پشتیبانی کرد و خواستار «انتخابات آزاد و دموکراتیک»، آزادی احزاب سیاسی، و آزادی تظاهرات شد. بدون شک طبقه کارگر ایران در مبارزه دموکراتیک جاری درگیر است.

http://www.zmag.org/zspace/faramarzdavar

نویسنده: فرامرز داور

ترجمه: امیر. ک

در ایران رژیم فاسد مذهبی زندگی را برای کارگران، فقیران و اکثریت شهروندان جامعه به شدت دشوار کرده است. تقریباً ۵۰ درصد جامعه زیر خط فقر زندگی می کنند. نرخ بیکاری حدود ۲۰ درصد است، بیش از ۱۵۰۰ کارخانه تعطیل شده است و نرخ تورم حدود ۳۰ درصد است که بخشی از آن به دلیل مدیریت نادرست بودجه توسط دولت احمدی نژاد است. در همین زمان، در کشور خصوصی سازی فزاینده ای جریان دارد که در آن شرکت های دولتی کمتر از ارزش واقعی آنها به کسانی از خودی های صاحب ثروت و قدرت رژیم فروخته می شود. در نتیجه ی آن، ثروت کشور در حال بازتوزیع است، عمدتاً به نفع اقلیتی ناچیز. ده درصد ثروتمند جمعیت، ۲۱ برابر دهک فقیر جامعه درآمد دارد.

در ۳۰ سال گذشته حاکمان روحانی و شریک های اقتصادی آنها در مراکز تجاری سنتی (بازار) به شکلی خشونت بار مطالبات اقتصادی و آزادیخواهانه ی مشروع مردم، به ویژه فقیران، طبقه کارگر، زنان، و جوانان را سرکوب کرده اند. به این سرکوبگران اعضای نهادهای نظامی و امنیتی ای پیوسته اند که سازمان های آنها بر پایه ی خصوصی سازی «خودی» مؤسسات اقتصادی سابقاً دولتی بر بر مؤسسات عمده مالی تملک دارند و یا بر آنها کنترل اعمال می کنند.

در تظاهرات های توده ای اخیر علیه نتایج انتخابات ریاست جمهوری (که به طرز آشکاری با پشتیبانی علی خامنه ای به نفع محمود احمدی نژاد دستکاری شد) سپاه پاسداران و شبه نظامیان بسیجی دست به پورش خشونت آمیز علیه معترضین زدند. در واقع، در ۳۰ سال گذشته رژیم قادر بوده است مخالفین و خیزش های دوره ای را از طریق به کار بردن برگ ناسیونالیستی ضدامپریالیستی و بهره گیری از تبلیغات مذهبی عوامانه سرکوب کند. رژیم به عنوان آخرین حربه، هیچگاه در سرکوب خشن هرگونه مقاومت توده ای تردید نمی کند.

اما مردم ایران هرگز از مقاومت خود، پیکار برای آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی و حق تعیین سرنوشت اجتماعی خود دست بر نداشته اند. جنبش کارگری مدتی طولانی است که برای حقوق خود می جنگد. در نخستین ماههای انقلاب ۱۳۵۷، کارگران شوراهای کارگری را سازمان دادند و کنترل برخی کارخانه ها و مؤسسات را در دست گرفتند. اما به زودی سرکوب سیاسی آغاز شد و این فعالین کارگری، همراه با گروه ها و افراد سوسیالیست و مترقی، به طرز خشونت باری سرکوب شدند. پس از آن مراکز کارگری وابسته به رژیم همچون خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار به منظور کنترل کارگران تأسیس شدند. تحت قانون کار ایران، این شوراها می توانند در شرکت هایی با بیش از ۵۰ کارگر راه اندازی شوند. هدف آنها «تبلیغ و ترویج فرهنگ اسلامی و دفاع از دستاوردهای انقلاب اسلامی» است.

در سالهای اخیر فعالین کارگری اتحادیه های مستقلی را سازمان داده اند. تلاش آنها پاسخی به خصوصی سازی بوده است که در خلال آن مالکین جدید به منظور کسب سریع سود بسیاری از شرکت ها را تعطیل کرده اند. این مسأله به نوبه خود باعث افزایش شدید اخراج سازی و شرایط دشوار برای کارگران شده است که از به تعویق افتادن دستمزدها رنج می برند و مجبور به استخدام های موقت با دستمزدهای پایین تر می شوند.

برخی از فعالین که از این واقعیت آگاهند که ایران منشور سازمان بین المللی کار (آی ال او) را امضا نموده است، تماس هایی با برخی اتحادیه های بین المللی برقرار کرده اند (از جمله کنفدراسیون اتحادیه های کارگری بین المللی و بین الملل آموزش)، فدراسیون بین المللی کارگران حمل و نقل و اتحادیه بین المللی انجمن های کارگری مواد غذایی، هتل ها، رستوران ها، خدمات ارسال غذا در ۲۶ جون ۲۰۰۹ فراخوان اقدامی جهانی را به منظور مطالبه ی به رسمیت شناختن حقوق بنیادین دموکراتیک کارگران در ایران سازمان دادند.

در مبارزات کارگری در ایران در طی سالهای اخیر، برخی فعالین که گرایش های سیاسی رادیکال داشته اند قادر

## اخبار کوتاه

### تعامل مجلس و دولت ضدمردمی

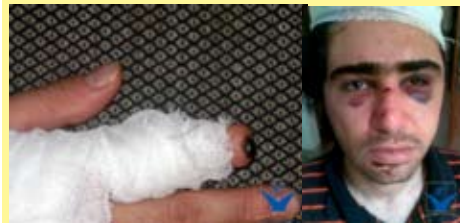
مجلس اسلامی و ضدمردمی کار بررسی وزرای پیشنهادی احمدی نژاد را به پایان رساند و به جز سه نفر، به باقی آنها رأی اعتماد داد. از نکات قابل توجه این نمایش پارلمانی دینی این بود که شایعاتی مبنی بر فرمان خامنه ای به نمایندگان مبنی بر دادن رأی اعتماد به برخی چهره های معین کابینه در رسانه ها منتشر شد. نمایندگانی که از مردم حکم نگیرند، لاجرم در برابر هر مستبدی گردن خم می کنند. نکته ی دیگر در جلسه رأی گیری آن بود که بدلیل باز بودن ناآگاهانه ی میکروفن یک نماینده، سخن وی مبنی بر اینکه هر کی صحبت از تقلب کنه، میبرن کهریزک بر روی آنتن رفت. شوخی و خنده آنها درباره ی کهریزک همزمان است با درد و رنج بسیاری از بازماندگان کهریزک و نیز جانباختگان این کمپ تربیت اسلامی.

### شکنجه قرون وسطایی بر روی

#### یک دانشجو

خبرگزاری هرانا: امید گلپاز دانشجوی محروم از تحصیل رشته فلسفه دانش کده الهیات دانش گاه فردوسی است که در ۲۳ تیرماه ۱۳۸۴ در میدان ونک تهران از سوی ماموران امنیتی همراه با استفاده از اسپری فلفل و ضرب و شتم شدید بازداشت و به بازداشتگاهی منتقل شد که هم چنان برای اش مجهول است

گلپاز در طول دوره ی بازداشت دچار شکسته گی انگشتان که بر اثر ضربات با باتوم و حتا بریده گی و قطع یک بند از انگشت وی که در بازداشتگاه بی نام و نشان و در لابه لای درب های آهنین آن صورت گرفته، شده است. هم چنین مواردی از خونریزی های داخلی وی اعم از خونریزی معده و پاره شدن مویبرگ های مثانه و همچنین ضرب دیده گی شدید از ناحیه کمر و شکسته گی یکی از دندان ها پس از معاینه های دکت تایید شده که حاکی از شکنجه های طاقت فرسا و وحشیانه صورت گرفته بروی وی در زندان است.



### فعال کانون صنفی معلمان

#### بازداشت شد

رسول بدایق از اعضای کانون صنفی معلمان ایران و فعال حقوق بشر توسط نیروهای امنیتی بازداشت شد.

طی هفته جاری نیروهای امنیتی با مراجعه به منزل شخصی آقای بدایق، اقدام به تفتیش منزل و ضبط لوازم شخصی وی از جمله دست نوشته ها، کتب و غیره کرده و سپس این فعال صنفی و همکار مجموعه را با خود به نقطه نامعلومی منتقل کرده اند.

### ۵ دانشجوی دانشگاه فردوسی

#### دستگیر شدند

۵ تن از فعالین دانشجویی دانشگاه فردوسی مشهد که همگی عضو ستاد شهروند آزاد و از حامیان دانشجویی مهدی کروبی در انتخابات ریاست جمهوری در شهر مشهد نیز بوده اند، بازداشت شدند.

بازداشت شدگان به نام های محسن صنعتی پور دبیر تشکیلات انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد، شایان صارمی دبیر سیاسی این تشکل، امین ریاحی و مهدی خسروی از فعالان نشریات دانشجویی و افتخار برزگریان از اعضای عادی انجمن اسلامی این دانشگاه، در اقدامی هماهنگ در شهرهای مشهد، تهران و سبزوار بازداشت شده اند.

این بازداشت ها درحالی صورت می گیرد که به روزهای گشایش دانشگاه ها نزدیک می شویم. دانشگاه هایی که همواره سنگر آزادی بوده اند و به زودی نیز سنگرهای نوین مقاومت مردمی خواهند شد.





# سی صد سال سنگ

میلاد س

«ما کودکان کاریم

کار فراوان داریم

کار میکنیم همه جا

مثل همه ی بچه ها

کار میکنیم مثل یک مورچه

در همه جا و هر کوچه»

روشنفکران از دندانی چرکین رنج می برند، اندوخته هاشان از منابع دست دوم است. ادبیات دست دوم مزیتی بارز دارد، احساس می کنید که به سرعت خیلی می دانید. احساس می کنید باهوشید. سریع گفته باشیم: ادبیات ثانوی یعنی بومی سازی، یعنی نمی دانیم که نمی دانیم.

سروکل زدن با سوژه در فرق ناشفاف زیست و حیات، بیزاری از رویدادهای بزرگ به نام نیچه یا کوچک به نام طبقه کارگر، این ور آن ور ترسیم یک مجموعه تپه‌ی در دستگاهی، اما، فکر نیست. از تا ی دلوژ تا بی تای نثرمان، فکر نیست. می گویند که نه اینها دردهای زایمان، خرده رویدادهایی ست پیش از برآمدن خورشید سیاهرنگی. سال ها، دهه ها ، سده ها می گذرند. رویدادهای خرد و بزرگ رد می شوند، مالارمه شش بش قمار شعر، این امر محدودت را، در پرتاب هرباره ی طاس منحل می کند و همه ی یک پرتاب، یک اکتر، با مندلستم به تبعید می رود. اصفهان سقوط کرد، تفلیس طعم آزادی می چشد، در انزلی حزب کمونیست می سازند، در بهارستان به دنبال عدلند و با آبادان، کارگران اتحادیه اند. باز ما در گرد ادبیات ثانوی می گردیم. باز شکنجه گران در دانشگاه ها مدرس ند. هر گونه کاری روی پیشخوان مان هست، از درجه چهارترین نویسنده در ساکندناوی یا تورنتو، تاریخ فلسفه یاد می گیریم و گمنامی از وایومینگ مطلبی درباب لکان و یا کسی دیگر راس و ریس کرده برامان توضیح دهد، برامان، برای ما پاشاهای کوچک که به اندیشه اجازه پادزرکایی و تفرج خاطر می دهیم.

سیاست ما عین روشنفکری ماست. حول یاد خیزهای بلند در جاهای دور ، کمی گول، با نثری مصنوع، می گردیم. این منظومه بی شمس است، عینش کور. یکی دوتا اندازه دان می خواهیم، تا فکرشان باشیم، در فکرمان باشند، در فکرهمین چیزهای کوچک دورو بر، همین «عمله ی» آفتاب سوخته با کلنگی در دست و لبختندی از آذربایجان، همین پل های بی کس و کارعابر پیاده، همین مصلاهای پراز نامه.

سال ها پس از حکم دادگاهی واقعی در بهارستان، افرادی آمدند. به نام مسلمانی اما عاشق دولت و با کلامی از جنس خاک تفته که در صلا‌ی هر هعاش خدایی کشته می شد. اینان بی خبر بودند و ماندند. بی خبر، مفهوم های دیگران را عاریه می گیرند. زرنگی ایرانی را سیصد سال است می شناسیم. آخرش همین است که داریم، در تلویزیون شاهد خوشبختی بقیه ایم. در آن سال ها ضد امپریالیست بودن را از کمونیست ها زددیدند و جایی پنهان، یک روز که آفتابی ش کردند دیگر نردبانی بود برای بالا رفتن از دیوار سفارتخانه ها تا به چند کارمند دون پایه سفارت چشم بند زده عکس خانوادگی بیاندازند. امروز ایده ی تحدید دولت توسط سازمان های مردمی، ایده ای کمونیستی، را محدود کردن دولت لواط گران می فهمند. دولت را اما نمی فهمند، چون هنوز دوستش دارند. مشکل این نیست که اینان پسران تاجران ند، که باشند، مگر با درک شان از مبارزه ضد امپریالیستی به کجا رسیدند، به لاجوردی با عینک ری بن و خندق به خندق کودکان تکه تکه شده در خوزستان. همه ی این کارها، صدسال پس از عشقی، زوال ما و زوال خدای خودشان بود. اینان دردشان، درد ماست، خود بی دردند، اینان درد دندان عقل مایند. پس شاید دست کم از گرته برداری ها چیزی بیاموزند تا از محاق درآیند. وگرنه اتفاقی نمی افتد، می میرید، به بهشت نمی روید و کودکان این کشور را خرج اثبات وجود خدایی کرده اید که بنابه تعریف همان دین به اثبات نیازی ندارد. حجاریان، این سنگ نگار سیصد ساله، از فرزندان چاپخانه ی بازار مولوی، که امروز چنین بی مهابا با اعتراف نامه به ما می آموزد حتی اگر برایش نوشته باشندش، دست کم او می داند. با سی نازی آباد خونین، این حجار راستی را از پدرش آموخته است، نه از مسلمانان. مانده این خیل روشنفکران دینی، این اسلامیون منورالفکر که در بی بی سی پخوف نقل می کنند. چرا برای سرپانگهداشتن این یکی یای آخر دین، یک دهه شصت، وزارت اطلاعات، پول نفت و مردی در ماه لازمند؟ چرا اپرا ها، چرا دانشگاه ها را بستید؟ این که اقتدار فکر نیست. این سیصد سال ترس است. می توان فهمیدش، اما نمی توان با یای آن به شروع چیزی رسید.



یا آرامگاهییم یا بنگاه واردات. سختی استخوان یک اندیشه در نثرمان کالبدی نمی یابد. شسته رفته نشسته در انتظار چیزی و دل تسلی مان روایتی بی اساس اندر پایان نقش روشنفکران. و این روشنفکران، گاهی هم که نقد می گویند، باز چرکاب دندان در جوهر کلام شان جاری ست. آیا باید گزارش این دندان ساییده بود هنگامی که که هفتاد میلیون استادبوم را ترک می کنند؟ آیا باید گفت که سیاست یعنی امر و امور شهر؟ لغت پلیتیک یعنی شهریت. این بیزاری از امر سیاسی، آخرش ارتجاع به قانون گیاه است و سجده بر برگ و الخ.

آرام آرام می پوکید و کاری برای کسی نکرده اید. کسی براتان کاری نکرده

است، می پوکید آرام آرام در حوالی کاشان.

چرا؟ چون این دست نوشته های مزین به نام های لاتین یا عربی، گاوی ست شیرده که ما، چون فکر نمی کنیم اما زرنگیم، پس کاری نمی کنیم، می دوشیمش. این دوشیدن کله می پوکاند.

تاویل گران هایدگر با بنجامین، آسمان با ریسمان، شراب کدر را وانهدید. کتاب را که خواندید دلخوش نباشید که فهمیدید چه گفت، بپرسید چرا می توانست بگوید. چرا می توانست به چیزی ساده، مسخره، نافاخر مثل یک من پنبه و تبدیلش به یک قواره پارچه در لیورپول فکر کند و ارزش اضافه را در کارخانه ریسندگی کاشف شود، یا که می توانست در مه ۶۸ در جنبش باشد و رابط سطح هستی و هزار فلات برای درگذشتن از عقل سرمایه، یا که چرا گزارش شور انقلابیون پاریس در نقد خرد ناب بود، یا مانیفستی برای مردی با یک پنجره بر دوشش دوان دوان در خیابان.

باور کنید اینجا هم جای غریبی ست، هر گوشه اش یک پرسش ناگفته. هرگوشه در این ردیف، هجای حرفی ست به اندازه ی دنیا.

ادبیات اولی باشیم گرچه دیر آمده ایم! این والان دارهای تنهایی را کنار زنید تا عجولانه جهل مرکب را جار زنید. سجاف سجاف از هم وایش کنید تا بدانیم این پرده ی کلفت از جنس کژ سلیقگی روزمره را چرا و چگونه دوخته ایم. حقیقت، پیش و پا افتاده، نه بی پرده گفتن بلکه همین سجاف هاست. از صفر شروع کنید. فکر که کنید رخنه مورچه ها در بازار مولوی را درمی یابید، فکر که کنیم، رد گذر نمی از حقیقتیم.

آیا رواست چنین سخن گفتن، هنگامی که دیوانگان متعرض به دانشگاه هابند ؟ پرسش اشتباهست، این حق نیست، وظیفه است، دفاع از هوش، کلام روشن و فکر دقیق، واندادن ابتکار عمل نخستین وظیفه است، درست هنگامی که تبهکاران در خیال ارتکاب به اشتباهی بزرگند.

به آرمان ها در همین وانفسا نیازمندیم. کشورمان صحن مجادله بر سر معنای دخول و اشکال تجاوز به صدها یا هزاران انسان شده است. از این پس، پرسش اصلا اینست: آیا دیگر حق داریم، اگر حق داریم، توانش را داریم، که به فارسی بنویسیم، به فارسی سخن گوئیم؟ به خطی بنویسیم که با آن حکم رذالت برنامه ریزی شده می نویسند و واژگانی بکاربریم که از دهان اینان بیرون می آید؟ چگونه می توانید دخترتان را دوست بدارید هنگامی که مردانگی ایرانی با زبان فارسی رحم زندگی می دراند ؟ پیهودانی که در آوشویتز آلمانی تکلم می کنند، به نظر این تنها قرینه تاریخی برای درک موقعیت این زبان است. اغراقی در کار نیست. آنچه که در این ماه رخ داده، گامی دیگر به سوی انهدام زبان فارسی، قوه تکلم انسان در این کشور است. آن چیزی که این دیوانگان بدان ایجاد وحشت، رعب یا هر چیزی می گویند، البته که بهت آور است چون مردم آمدند. اما همین بهمت، این رودرویی با خدشه در ناموس طبیعت، این آوار سنگین سیصد سال قحطی، زبان را الکن می کند و کلام زبان از بیان معنا قاصر می ماند، احمدی نژاد عقلش پاره سنگ بر می دارد، رییس جمهور می شود و جمهور ما سرتاپا ناکس. در این سی سال این دومین ضربه به زبان تکلم مردم است، پیامدهای آن اولی را به یاد دارید؟ اسپان سپید در آسمان، مین زیر پا، اوین دانشگاه، دانشگاه جبهه و جبهه سینما. این گسیختگی دوم است. به زودی دیگر سر راست نخواهیم کرد، همه بسیجی می شویم.

خطر را این بار مردم در شهر حس کرده اند.

پس، کار فراوان داریم. در این چاه آباد از روی منابع دست دوم برای آرمان و آرمان گرایی مرثیه خوانده اید. مرثیه رد آرمان نیست، اثبات چاه پرستانه زیستن، مداحی برای نفتکش هاست. به آرمان ها نیازمندیم چون برای فرزندان بازجویان مان می خواهیم دانشگاه بسازیم.

\*

سی صد سال، نگارش قماری بود در دی. کارمان اما، در گود، آنجا که از مرام و مالارمه می گوئیم، طاس بازی ست.

کمین مرام مشترک، وغ وغ ساهاب در شیخ فضل الله، هنر همین است.

## ریشه های تاریخی فمینیسم

سهیلا

در حالی که در دوره فتودالی زنان اشراف و نجبا بتدریج دارای حقوقی شده بودند با استقرار سلطنت مطلقه این حقوق از بین رفت. در طبقات تهی دست جامعه اما زنان به نوع دیگری زندگی میکردند زیرا مسئله تهیه نان خانواده به عهده آنان بود و با آن که فرزندان خانواده هم به آنها کمک میکردند اما مسئله اصلی خرید و تهیه غذا با آنها بود. به بازار میرفتند و بر سر خرید اجناس یا کیفیت آنها چانه زده و بحث میکردند و یا به هنگام بحران ها دست به گدایی میزدند یا شورش میکردند. در اغلب موارد زنان فقیر بودند که ابتکار عمل شورشها را به عهده داشتند. مثلا شورش نان در سال ۱۶۹۳ . یا در سال ۱۷۳۷ زنان همه کاری کردند تا از عزیمت یک کشتی حامل گندم جلوگیری به عمل آورند و مردان آنها هم حمایتشان میکردند و سوگند یاد کرده بودند که اگر کسی زنان آنها را متوقف کند کشتی را آتش خواهند زد یا در سال ۱۷۹۵ در فرانسه حدود ۴۰ زن با کودکانشان راه را بر ناوایی که سواره با بار نانش میگذشت بسته و از او قیمت نان را جویا شدند و بعد از او خواستار کاهش قیمت نان شدند و وقتی او امتناع کرد بر سرش ریخته و نانها را غارت کردند و سربازان همواره در محل ارتکاب خلاف حضور داشته و سعی در به عقب راندن زنان میکردند اما زنان میدانستند که آنها در ته قلیشان از آنها جانبداری میکنند. وقتی دولت فرانسه بر نمک مالیات بست و قیمت آن از منطقه ای به منطقه دیگر متفاوت کرد زنان دست بکار قاچاق نمک شدند و وقتی سربازان از آنها می پرسیدند که چرا شکم های همه آنها برآمده است حتی زنان سالخورده هم ادعای بارداری (دیررس) میکردند و نمک های خود را ارزانتر از قیمت دولتی میفروختند و باز میگشستند.

در دوره رنسانس در ۱۳۰۰–۱۵۵۰ در ایتالیا بعلت رشد اومانیسیم و روی آوری به دانش و مطالعه و رشد فلسفه و نظایر آن زنان دانشور هم بیشتر بودند اما اکثر آنها در جوانی خود فعالیت هایی می کردند و با ازدواجشان معمولا همه چیز پایان می یافت و یا اگر ازدواج نمیکردند مشکلات مالی می یافتند و فقیر می زیستند و باید وقت زیادی را تخصیص میدادند به دفاع از خود و فعالیت هایشان. از این دسته زنان نوشته هایی در دست هست که مربوط به تناقضات زندگی خودشان و آشتی دادن نقش دشوار دو گانه زن دانشور و زن متأهل است و بیشتر نوشته های آنان در باره مسائل دنیوی است و همچون مردان هم عصرشان چندان در قید نوشتن پیرامون موضوعات دینی نبودند. مردان حق راه یابی به مناصب دولتی و بالاتر را داشتند اما زنان نه. در رنسانس بعلت آن که تلاش میشد تا از «قرون وسطای سیاه» گسست انجام شود پس برای قانون گذاری و موضوعات حقوقی و قضایی و حل و فصل آنها تلاش میشد تا به قوانین رم و یونان قدیم مراجعه شود و این نیز کمکی به زنان محسوب نمیشد زیرا آنجا نیز در باره زنان چیزی نوشته نشده بود.

در این دوره همچنان زنان سبک مغز و شکننده محسوب میشدند و حق حمل سلاح نداشتند. پس باید در خانه میماندند و معاشرت با مردان برای آنها خطرناک بود زیرا عصمت و پاکدامنی آنها در خطر می افتاد. در هنگام ارتکاب جرم زنان را زودتر از مردان مورد شکنجه قرار میدادند زیرا اعتراف گیری از آنها به نظر مقامات راحت تر بود. اگر رابطه زناشویی دوام نمی آورد گناه بیشتر مال زن بود که وظایفش را خوب انجام نداده بود . گفته میشد که زنان از سوی



طبیعت با حجب و حیای بیشتری به دنیا می آیند پس باید از مجامع عمومی برکنار باشند و حق تقدم در همه چیز عمومی با مردان بود. زنان در دو حالت برای جامعه قابل تصور بودند: ازدواج کرده یا در حال ازدواج. زن خوب و پاکدامن زنی بود که در کتاب مقدس توصیف شده بود و فرمانبر امر شوهر بود و خود را وقف خوشبختی مرد و فرزندانش میکرد. مرد بود که باید اتوریته اش را بر زن تحمیل میکرد و در صورت لزوم او را به دادگاه میکشاند و یا حتی تنبیه فیزیکی اش میکرد. احترام زن همواره در سایه شان و منزلت مردان خانواده بود و بخاطر خودش به او احترام گذارده نمیشد. با این که بسیاری از مردان آن دوره معترف بودند که سهم زن از زندگی و جایگاه اجتماعی او ناعادلانه است اما همه آنها خواستار تثبیت و ادامه همان قوانین و شیوه زیست عقب مانده بودند زیرا که تا بوده چنین بوده. زنان مطابق دوره های مختلف بیولوژیک خود تقسیم میشدند: دختر دوشیزه ، آماده ازدواج ، زن متأهل، باردار، مادر، مادر شیرده، بیوه، پیرزن، اما در زمینه مجازات، چنانچه مرتکب خطایی میشد برابر با مرد مجازات میشد مگر این که باردار یا در حال شیر دادن بود که برخی تخفیف ها شامل حالش میشد. به هر حال رنسانس دستاورد جدیدی (نه به آن معنای رهایی بخشی) برای زنان نداشت . زنان دارای خصلتهای ذاتی و مادرزادی شرم سکوت و فرمانبری تلقی میشدند. اما بودند زنان جسوری که بحث راه می انداختند و علنا به وضعیت خود و زنان دیگر اعتراض میکردند و اندیشه های اینان بصورت مکتوب در دست هست و قابل مطالعه میباشد. از وضعیت تفکر و رفتار زنان طبقات پایین متاسفانه مدرکی در دست نیست زیرا

ادامه در صفحه ۴

ادامه از صفحه ۳

که سنت ثبت و ضبط زندگی خود در این طبقات هرگز چندان اهمیت نداشته است و منابع در دسترس آنها هم به لحاظ سواد و هم دیگر امکانات ناچیز بوده است و در نتیجه از غنای زندگی آنان کمتر اثر جدی در دست هست. به هر حال این بحث ها ۴۰۰ سال به طول کشید و سرانجام به علت تغییرات ساختاری در جامعه و نیاز دولت بود که عده بیشتری از زنان وارد صحنه اجتماع شدند که بعدتر به آن می پردازیم.

اما نفس همین بحث ها خود مهم بود و بخشی از زمینه مبارزاتی بورژوازی بر ضد سلطنت، دول فتودالی و مذهب بود. دوره بعدی در تاریخ اروپا که برای وضع زنان و بررسی آن اهمیت دارد رفرماسیون مذهبی نام گرفته است که همان ظهور پروتستانیسیم است

**مذهب و رفرماسیون**

رفرماسیون یگانگی دین مسیحیت و خود مسیحیان را بهم ریخت و پاره پاره کرد. مارتین لوتر در شال ۱۵۱۷ تزه‌ای خود را بر سر در کلیسایی در ویتنبرگ آلمان نصب کرد و بعدها در جلسات کلیسای ترتنو مواضع روشن خود را در رابطه با خواسته‌ایش پیرامون رفرم در زمینه مذهب و کلیسا اعلام کرد. لوتر، کالوین و دیگر رفرمیست ها قصدشان منزه کردن کلیسا و مسدود کردن امکان سوء استفاده و



انحراف از آیین اولیه مسیحیت و بازگردان کلیسا به مسیر درست بود و میگفتند که باید کتاب خدا را درست فهمید. قصد آنها متلاشی کردن کلیسا نبود اما به هر حال تفرقه پیش آمد. علت ظهور پروتستانیسیم را باید در متن شرایط اجتماعی سیاسی اروپا درک کرد و ظهور دولت-ملت های مدرن که با واتیکان و آموزه های مذهب کاتولیک در تضاد می آمدند و همچنین بهترین ایدئولوژی برای بورژوازی یا رسته سوم بود و جنگ های مذهبی پس از آن نیز تجربه شد که یکی از مهیب ترین حوادث اروپا است.

پروتستان ها طی سده ۱۵۰۰ شمال اروپا یعنی انگلیس

و آلمان (پیشرفته ترین بخشهای تجاری و صنعتی اروپا که بورژوازی در آنجا رشد کرد) را زیر نفوذ خود گرفتند. طبق نظر پروتستانها هر کس مسئول زندگی و اعمال خود بود و رابطه بین خدا و شخص مومن نیازی به میانجیگری و تفسیر و تعبیر افراد دیگر نداشت و انجیل باید از انحصار کلیسا خارج میشد و زبان انحصاری لاتین نیز به کار آموزش مردم کشورهای مختلف نمی آمد پس باید کتاب مقدس را به زبان معمولی مردم هر کشور نوشت. هیچ پدیده ای در جامعه اروپا بی نصیب از این تحولات بورژوایی و مذهبی نماند حتی زنان.

لوتر مخالف تعبیراتی بود که زن را موجودی ناقص العقل تفسیر میکردند و این که گویا مرد موجود کامل است و زن از دنده او و برای تکمیل او آفریده شده است و خود از خویش دارای هویت و اصالتی نیست. اما خود لوتر نیز باور داشت که مقام و منزلت زن پایین تر است هم او بود که میگفت مرد خورشید است و زن ماه او. اما استقبال زنان از رفرماسیون به این علت بود که اجازه بیشتری به آنها میداد تا بطور آزادانه تری فریاض مذهبی شان را انجام دهند. در همین زمان صنعت چاپ هم به طور ابتدایی پای میگرفت و مذاهب اروپایی از آن استقبال میکردند تا از این راه با پخش نسخه های ملی کتاب مقدس مردم بیشتری را به سوی خود جلب کنند. در اینجا هم مسلما زنان طبقات مرفه بودند که امکان سوادآموزی را داشتند. همزمان با ایجاد امکانات بیشتر برای مطالعه آزاد انجیل و دست یابی به کتب مختلف عده ای از رفرمیست های مذهبی دچار بدگمانی شدند که مبادا این مطالعات آزاد در مجامع زنان و صنعت گران و پیشه وران شهری، آنها را به انحرافات مذهبی و غیرمذهبی دچار کند. بتدریج روشن شده بود که رفرمیستها هم در پی ایجاد تحول واقعی در اوضاع اجتماعی زنان نبودند. آنها در بهترین حالت اوضاع معنوی و مذهبی زنان را مورد لطف و عنایت خود قرار میدادند و از تساوی ارباب و بنده، زن و مرد، غنی و فقیر، فقط در زمینه مذهبی و مسیحی آن در مقابل خداوند صحبت میکردند و ابدا منظورشان کسب این تساوی در حوزه اجتماعی و امری زمینی و این جهانی نبود. برای مثال می توان به لوتر و برخوردش با جنگ و انقلاب دهقانی در آلمان نگریست. دهقانان آلمان در ۱۵۲۵ دست به یک انقلاب تمام عیار علیه وضعیت رعیتی و بردگی خود زدند و با توسل به آموزه های لوتر اعلام کردند که ما همه بندگان خدا هستیم همه برابر خلق شده ایم و رعیت و اربابی معنایی ندارد و کسی نباید برای کس دیگری کار کند و مزدوری انجام بدهد. ارباب ها با همه توان خود وارد میدان شده و دست به سرکوب این جنبش بسیار بزرگ و حماسی شدند . لوتر به

دهقانان پیغام داد که برادران دینی من گویا شما فراموش کرده اید که موضوع برابری موضوعی است مربوط به جهان باقی و من آن را برای جهان فانی نگفتم اما دهقانان به حرفهای او وقعی نتهادند و به مبارزات خود ادامه دادند و بعد از این لوتر حکم «جهاد» علیه دهقانان را صادر کرد و فتوا به مرگ و قتل عام آنها داد و کشتار دهقانان را ثوابی برای مومنان مسیحی یعنی ارباب ها دانست و با این که ارباب ها بدون دعای خیر او هم صد البته از منافع اربابی خود دفاع میکردند با این حال فتوای لوتر در دست آنها و پشت گرمی به آن برای ایشان خالی از لطف و فایده نبود. پس از سرکوب جنبش و جنگ دهقانی رهبر ۲۸ ساله آن



به نام مونتزر را دستگیر و در پای ارباب های آلمانی گردن زدند و مجسمه ای به یادبود کشتار دهقانان بنا کردند تا درس عبرتی برای همه شورشیان نسل های بعدی باشد. اما همچنان نمیتوان منکر اهمیت کار لوتر شد که توانست با تفسیرهای جدید خود راه را برای سکولار شدن جامعه در دوران های بعدی تا حد زیادی باز کند

در سال ۱۵۲۸ اولین کتاب یک زن که مباحثی حول «دفاع از زنان» در بر داشت زیر چاپ رفت و مورد غضب قرار گرفت و تا پایان آن قرن هیچ کتابی از زنان زیر چاپ نرفت. ابتدا زنان اشراف فتودال و بعد زنان طبقات متوسط شهری بورژوا نوشتن را شروع کردند ولی چون بیشتر درگیر مسائل خانواده و خانه بودند از آن مینوشتند و به امور خارج از خانه و زندگی خود نمی پرداختند. دعا خوانی و نذر و نیایش و مراسم مذهبی همسرداری و بچه داری تنها مشغولیات شان بود و هرگز کار نوشتن مزاحم کار خانگی آنها نمیشد!!!

می توان به عنوان جمع بندی گفت که رفرماسیون خواست توقف سوء استفاده از مذهب مسیحیت و بهبود شرایط درونی کلیسا بود قبل از آن که همه رشته ها پنبه شود . مسیحیت در سده ۱۵۰۰ مذهب رسمی همه اروپا بود کودکان با نامهای مذهبی غسل تعمید می یافتند افراد همیشه نگران مرگ و دنیای پس از مرگ بودند برای آموزش روحشان نامه های آموزش میخریدند که یکی از

زیادی در رویا به سر می برد. اگرچه مشتاقانه به پیروزی انقلاب در روسیه مومن بودم ولی در آن زمان این پیروزی به نظرم خیلی دور و غیر قابل حصول می آمد.

نه تنها در جلسات بزرگی که در آنها مروجین برجسته تر نطق های آتشین ایراد می کردند ، بلکه در اجتماعات کوچکی هم که در کلوب ها برگزار می شد و سخنرانیها و بحث های تئوریک در آن صورت می گرفت، شرکت می کردم. حوالی این زمان گرایش رویزینیستی به وضوح در حزب سوسیال دوکرات آلمان آشکار شده بود. به خاطر نمی آورم که آیا کتاب ادوارد برنشتین و یا مقالات او را د رمرحله ی «دای نیوزیت» خوانده بودیم یا نه؟ ولی یادم است که انتقاد کردن به مارکس و عوض کردن تئوری هایش مد شده بود. در جلسات کلوبی بحث ها به طور عمده به دور مسئله ی رویزیونیسم می گشت. گرچه تمایل شخصی من به طرف مارکسیست های ارتدکس بود و نه به طرف آنهایی که از مارکس انتقاد می کردند. با این وصف خیلی برایم مشکل بود که سر وته این جدل ها را درک نمایم.

تبعید شدگان روسی در وین تاثیر ویژه زیادی بر من گذاشتند. بلکه آنچه عمیقا خود را در خاطره من جایگزین ساخت وین دیگر بود. وینی که مرکز جنبش کارگری اتریش بود. زندگی در وین متنوع و جالب بود. ولی استطاعت مالی آن را نداشتم که مدت زیادی در آنجا بمانم . با وجود این که من و ورا زندگی ساده و فقیرانه ای داشتیم، پول هایمان به سرعت ته کشید. اتاق کوچکی کرایه کرده بودیم و تقریبا با عدس و سالاد سیب زمینی به سر می آوردیم. به ندرت به خود اجازه می دادیم که غذای اعیانی «بیفتک» گوشت الاغ بخوریم. دوستانمان ما را دست می انداختند و می گفتند خوردن چنین غذائی باعث دراز شدن گوش هایمان می شود.

از آنجائی که پولمان داشت ته می کشید سعی می کردیم هر چه بیشتر و هر چه زودتر از اوضاع مطلع شویم . روزنامه Arbeiter Zeitung اربیترزیتانگ را صبح ها می خریدیم و قبل از هر چیز به صفحه ی پشت آن جائی که محل اعلام جلسات ، سخنرانی ها و گزارشات بود نگاه می کردیم و برنامه روزانه ی خود را طبق آن تنظیم می کردیم. مجبور بودیم بیشتر راه را با پای پیاده طی کنیم ولی اگر جلسات جالب بود به پیاده روی اهمیتی نمی دادیم. گاهیگاهی هم به یاد کار «اساسی» خود یعنی دانشگاه ورا و دوره مامائی من می افتادیم ولی سعی می کردیم حداقل توجه و وقتمان را صرف آن نمائیم. بنابراین نباید باعث تعجب شود که چرا من در امتحانم قبول نشدم و مجبور شدم یک ترم دیگر باقی بمانم.

کالاهای پرفروش از سوی پاپ بود. نذر و قربانی برای مریم باکره در مقایسه با پسرش بیشتر بود. دقیقا بهمین علت ها هم واکنش علیه سوء استفاده زیاد بود. مسئله ازدواج نکردن کشیشان یک مسئله جدی شد وقتی فاش شد که یک چهارم همه کشیش ها با معشوقه هایشان زندگی میکنند. پس پروتستان ها امر ازدواج آنان را مطرح کردند و بستن صومعه ها. کشورهای پروتستان بطور کلی رشد بورژوازی را سریع تر تجربه کردند (زمینه های آن را نیز داشتند) و زنان هم در آنجا بیش از جاهای دیگر فعال امور اجتماعی شدند.....زنان در معرض اتهاماتی نظیر داشتن زبان زهرآگین و نیشدار خبرچینی ووراجی شایعه پراکنی و بی حیایی قرار داشتند زبان درازی نزد هر زنی ناقص شرف محسوب میشد زنان گستاخ و بی پروا و بی توجه به نقض مورد «شرف و حیا» بشدت محکوم میشدند. زیرا زن بایستی لطیف آرام خاموش حرف شنو مهربان و با عفت باشد زن گستاخ و زبان دراز و سبکسر اتوریته مردان را میشکست. همچنین تولد فرزندان خارج از ازدواج هم جرم بود و قابل مجازات و در سال ۱۸۰۰ بود که امری محسوب شد که پیگرد و تعقیب قانونی نداشت . زنان فقیر و بی پناه زیادی بودند که از ترس جامعه و مجازات ، کودکشانشان را به قتل می‌رساندند تا مجازات نشوند و برای همین نیز باز مجازات در نظر گرفته شده بود. سیستم مجازات فقیران و اقشار فقیر و بی پناه جامعه یکی از احمقانه ترین ساز و کارهای جوامع طبقاتی است.

موج عظیم ساحره ستیزی در سیستم قضایی کشورهای اروپایی بین سالهای ۱۴۵۰ تا ۱۷۵۰ اتفاق افتاد. در این ۳۰۰ سال گمان می‌رود که صد هزار ساحره به دادگاه کشانده شده باشند و نیمی از آنها به مرگ محکوم شده باشند که در آتش سوزانده میشدند سیستم قضایی این کشورها زنان را به طور سیستماتیک میکشت. کار پاکسازی و کشتار زنان به حدی شدید شد که گاهی در برخی روستاها تعداد کمی زن یافت میشد . حوا سرمشق این زنان بود مگر نه این که او در نقش زنی دانا ظاهر شده و آدم را فریفته بود حالا هر کس که ادای دانشوری و دانایی در می آورد محکوم میشد . جادوگران ابتدا زنان سالخورده و بعد بیوه بودند زیرا زنانی که در سلسله مراتب جامعه مردسالار انتسایی به مرد نداشتند و تنها زندگی میکردند موجوداتی عجیب و نآرام و خطرناک شناخته میشدند و بسته شدن صومعه ها هم تعداد زنان فقیر آواره و گدا را زیاد کرده بود و مستمسکی به دست قدرتمندان ثروتمندان و کشیشان داده بود تا مشکلات اجتماعی را روی سر آنها آوار کنند و آنها را مجازات کنند و مردم را سرگرم دارند و بدین شکل توجهات را از مسائل اصلی منحرف کنند.



تغییر نام بلوار ایرج میرزا در مشهد، و این توضیحی که حاکمان نوشته اند، باعث شد تا بازگردیم به اشعار ایرج میرزا. به روشنفکران ترقی خواه دوران انقلاب مشروطه که نقدشان بر سنت و خرافات مذهبی برا و قاطع بود، و نه چون زمانه ی ما، در پی آخوندهای روشن تر و یا کت و شلواری های مذهبی. باری:

در سردر کاروانسرای تصویر زنی به گج کشیدند

ارباب عمایم این خبر را از مخبر صادقی شنیدند

گفتند که وا شریعتا، خلق روی زن بی نقاب دیدند

آسیمه سر از درون مسجد تا سردر آن سرا دویدند

ایمان و امان به سرعت برق می‌رفت که مومنین رسیدند

این آب آورد و آن یکی خاک یک پیپچه ز گل بر او بریدند

ناموس به باد رفته‌ای را با یک دو سه مشت گل خریدند

چون شرع نبی از این خطر جست رفتند و به خانه آمدند

غفلت شده بود و خلق وحشی چون شیر درنده می‌جهیدند

بی پیپچه زن گشاده رو را پاچین عفاف می دریدند

لبهای قشنگ خوشگلش را مانند نبات می مکیدند

بالجمله تمام مردم شهر در بحر گناه می تپیدند

درهای بهشت بسته می‌شد مردم همه می‌جهنمیدند

می گشت قیامت آشکارا یکباره به صور می دمیدند

طیر از وکرات و وحش از جحر انجم ز سپهر می رمیدند

این است که پیش خالق و خلق طلاب علوم رو سفیدند

با این علما هنوز مردم از رونق ملک ناامیدند